957
2935-
١٥٠٠٦

نقل است که شیخ ابوسعید قدس سره مثل شیخ جلال الدین
تبریزی اعتقاد مرید داشت خواجه قطب الدین کاکی را مکتوبی
که خواجه معین الدین را عجب ریاضات و مجاهدات بود و پوستی
دوتایی داشت بخیه زده اگر جایی پاره شدی لته
از هر نوع که یافتی بر آن پیوند زدی چون باصفهان رسید
شیخ محمود اصفهانی را که از مشایخ کبار بود او را دریافت
و خواجه قطب الدین بختیار اوشی در آن زمان میخواست
که مرید شیخ محمود اصفهانی شود چون جمال خواجه معین
الدین را مشاهده کرد بی اختیار در خدمتش پیوست و مرید شد
و خواجه معین الدین خرقه داده از وی مریدان بود و خواجه
عثمان هارونی اکثر فرمودی که معین الدین ما محبوب الله است
و مرا از مریدی وی فاخر است بعضی مصاحبان خواجه معین الدین
در حق خواجه قطب الدین بد زبانی میفرمودند آخر آن
دوتایی خرقه خواجه قطب الدین رسیده است و از وی بشیخ شکر
سلطان الاولیا نظام الدین میفرمود که تا آن دوتایی

297

۲۷

بو سعید ابو الخیر و حضرت شیخ ناصر الدین قدس سرهما را دریافته
و بمجالست و موانست شیخ محمد کور تفاخر می‌نمود و حضرت
ناصر الدین استرآبادی را به دو واسطه پیوند بحضرت سلطان
العارفین شیخ بایزید بسطامی قدس سره بوده بعد دریافت
صحبت شیخ ناصر الدین قدس سره شیخ معین الدین از استرآباد
بجانب هری متوجه شدند و مدتی دران نواحی سیر می
بودند و حضرت شیخ را عادت نبود در یکموضع قرار
می نمودند همواره در سیر می بودند و اکثر در بقعه شیخ عبدالله
انصاری بشانزیه آسودند بعد از آنکه درویشی در خدمت ایشان
ملازم بودی اغلب نماز فجر بوضوی عشا گزاردی و متصل
در سیر بودی و آنجا چون شهرت بسیار یافت خلق بیکبار بجا
متوجه شدند در سبزوار آمد آنجا حاکمی بود محمد بادکا
نام او مردی درشت و کج طبع و فاسق و در رفض مشهور
بسبب اهانت رسول اصحاب کردی و هر کرا ابابکر
و عمر و عثمان نام یافتی ایذای بلیغ رسانیدی

۱۳۰۷

مرقع دیده ام عایب بریان رسیده بود در آنجا خواجه
معین الدین از حضرت خواجه عثمان هارونی خرقه خلافت
یافت پنجاه و دو ساله بود مشغولی عظیم داشته و بر پیغمبر
بودی زیرا چه تنها مسافرت کردی چه هر جا که رسیدی پیشتر
در گورستان می بودی هر روز دو ختم کلام الله لازم داشتی
و هر جا که اندر یک شهری یافتی یا یکی از احوال او مطلع
شدی از آنجا جانب مسافر شدی که بمجلس او واقف نگشتی
حضرت خواجه معین الدین از تبریز در طرف مهنه و خرقان
آمدند شیخ ابو الحسن خرقانی صد سال رحلت
فرموده بودند و حضرت شیخ ناصر الدین در مهنه بود
او را دریافت چنین گویند چنین گویند که شیخ مذکور دوازده
دو نیم سال در صحبت آن ماندند و از آنجا باسترآباد
آمدند و بصحبت شیخ ناصر الدین استرآبادی مشرف شدند
شیخ عظیم القدر و کامل الذات بود صد و هفت سال عمر
داشت و شیخ حضرت شیخ ابو الحسن خرقانی در حضور شیخ

ابو سعید ابو الخیر

299

۲۸ اندرونش در آمد و رنگ درویش دگرگون گشت و از عظمت
و شوکت حضرت شیخ در بیم مصاحبان و نزدیکان گوش
دیده و لرزان و ترسان زلزله داده و راه انداختند بمقابل
شیخ دست بسته ایستاد حضرت شیخ بجانب او نظر به تیزی
دید در حال آن الغشی بی طاقت گشت و جمیع حاضران مجلس
این مشاهده کردند همه سر بر زمین نهادند و حضرت شیخ درویش
خود را فرمودند تا قدری آب از حوض برگیرد بر درویش بزند
درویش باشارت حضرت شیخ همچنان کرد العیاذ زمانی
نجی یادگار بهوش آمد و سر بر زمین نهاد حضرت شیخ
ببانگ بلند فرمودند توبه کردی او بعجز گفت توبه کردم باز حضرت
شیخ فرمود عقیده درست باید داشت از آن گذشته گفت
والله بالله ثم بالله گذشتم معلوم نیست که در جانم
چه بود که یکبارگی به ثمر رسید و من زیر و زبر شدم و بیهوش
گشتم بعد از آن حضرت خواجه معین الملة و الدین فرمود
چهار صد تنکه و دوگانه دستگاه ادای او همچنان کرد

و در صدد تلف او شدی او را در حوالی شهر باغی بود
و آنجا حوضی مدرج و عمارتی متکلف ساخته بود چون
آنجا آمدی بشراب و انواع فسق مشغول شدی و حضرت
شیخ معین الدین چون بتبریز رسید هم در روز بدان باغ درآمد
و در آن حوض غسل نمود و دوگانه ادا فرمود و بتلاوت
قرآن مشغول گشت قضا را همدر آن روز یادگار محمد متوجه
آن باغ شد درویشی برابر حضرت شیخ بود عرض نمود
که فراشان امیر در باغ رسیدند و او هم از پی میرسد مصلحت
آنکه حضرت شیخ از باغ بدر آیند که او مرد قوی ناملایم است
حضرت شیخ بگفته او ملتفت نشد و او را معهود بود در سایه
سروی که قریب بحوض بنشیند درین میان فراشان یادگار
محمد رسیدند و زیلچه خاص او بکناره حوض گسترانیدند و از
عظمت و هیبت حضرت شیخ نتوانستند که ایشانرا زجر نمایند
یا منع سازند همدرین وقت یادگار محمد رسید حضرت شیخ
از جای خود نجنبید همین نظر او بحضرت شیخ افتاد لرزه

اندامش